نقش حب و بغض در زندگی از منظر قرآن

منصور حسینی

از مشهورترین سخنانی که در تعریف دین از معصوم(ع) نقل می‌شود، تعریف دینداری به دوستی و دشمنی است. به این معنا که اصولا دینداری را چیزی جز دوستی و دشمنی نمی‌دانند. از آنجا که دین در اندیشه اسلامی، همه گستره زندگی بشر را در بر می‌گیرد، نمی‌توان جایی را یافت که دوستی و دشمنی یا همان حب و بغض در آن نقشی نداشته باشد.بنابراین می‌توان گفت که حب و بغض، از مهم‌ترین مسائلی هستند که همه زندگی انسان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند.هر کسی رفتارهای خود را بر اساس بینش‌ها و نگرش‌هایش سامان می‌دهد، بر این اساس می‌توان گفت که رفتارهای هر کسی در زندگی فردی و اجتماعی مبتنی بر حب و بغض است. به این معنا که به چیزی علاقه و گرایش نشان می‌دهد و از چیزی دیگر تنفر و بیزاری می‌جوید. این‌گونه است که یکی از مهم‌ترین اصول رفتاری در دین اسلام یعنی تولی و تبری شکل می‌گیرد و در اشکال مختلف و سطوح گوناگون زندگی خود را نشان می‌دهد. نویسنده این مطلب به بررسی نقش کلیدی دوستی و دشمنی در زندگی بشر پرداخته و تحلیل قرآن را در این حوزه ارائه داده است.

***

حب و بغض مثبت و منفی

تحلیل قرآن نسبت به مسئله حب و بغض این‌گونه است که می‌تواند امری مثبت و یا منفی باشد. هر حب و دوستی، ارزشی و مثبت و سازنده نیست، چنان‌که هر گونه بغض و دشمنی نیز نمی‌تواند امری منفی و ضد ارزشی باشد. آنچه به دوستی و دشمنی معنا و مفهوم می‌بخشد متعلق دوستی و دشمنی است. به این معنا که اگر شخص به هنجارهای عقلانی و شرعی واکنش منفی نشان دهد و آن را دشمن بدارد معلوم می‌شود که چنین دشمنی و بغضی، امری منفی و ضد ارزشی است؛ اما اگر متعلق بغض و دشمنی وی، ناهنجاری‌ها و امور زشت و پلید باشد، این دشمنی امری مثبت و ارزشی تلقی می‌شود. دوستی و حب نیز این‌گونه است، بنابراین نمی‌توان هر گونه دوستی را امری درست و ارزشی و مثبت ارزیابی کرد. بسیاری از دوستی‌ها از نظر اسلام می‌تواند ضد ارزشی باشد و از آن نهی شده باشد. تنفر و بیزاری از هنجارهای اجتماعی و اصول اخلاقی می‌تواند شخص را از کمال انسانی دور کند و در مسیر سقوط و هبوط قرار دهد. بارها دیده شده است که شخصی نسبت به مفهوم هنجاری و اخلاقی یا شخص مثبت و سازنده، تنفر دارد و این تنفر و بیزاری وی موجب می‌شود تا نه تنها به آن هنجار و یا شخص مثبت، گرایش پیدا نکند، بلکه موضعی را در پیش گیرد که موجب آسیب شود.

خداوند در آیه ۸ سوره مائده بغض و تنفر افراد را زمینه‌ساز گرایش و انحراف به سوی بیداد و بی‌عدالتی می‌شمارد. گاه انسانی به سبب اینکه نسبت به شخصی تنفر و کینه دارد، در حق وی بی‌عدالتی می‌ورزد و بر اساس انصاف و عدالت درباره وی قضاوت نمی‌کند و یا حق و حقوق وی را نمی‌دهد و بلکه به حق و حقوق وی تجاوز کرده و به وی ستم می‌کند.

آیه دوم همین سوره همچنین تبیین می‌کند که بغض و کینه زمینه‌ساز تجاوز و تعدی به دیگران و حقوق طبیعی و مسلم آنان می‌شود و حتی موجب می‌شود تا فرصت از دیگری سلب شود و نتواند به مسئولیت‌های خویش عمل کند و راه و مسیر کمالی خود را طی کند. به سخن دیگر، بغض منفی موجب می‌شود تا راه کمال و پیشرفت و رشد بر دیگری بسته شود و شخص از حقوق ابتدایی و طبیعی خود که همان کمال است بازماند.

بسیاری از اختلافات درونی در جامعه به سبب بغض منفی و نادرستی است که از سوی برخی اعمال و اظهار می‌شود. رفتارها در هنگامی که از سوی بغض تغذیه می‌شود از حالت طبیعی خارج می‌شود و مانع عمده دستیابی به موفقیت‌ها می‌شود. خداوند این معنا را در آیه ۶۴ سوره مائده گزارش می‌کند که چگونه بغض منفی می‌تواند آثار زیانباری بر جامعه به جا گذارد و پیروزی‌ها و موفقیت‌ها را از جامعه‌ای سلب کند. در مقابل، بغض و دشمنی نسبت به امور زشت و پلید و یا ضد کمالی نه تنها عامل حرکتی انسان به سوی خیر و خوبی است بلکه موجب می‌شود تا رفتارها و مواضع شخص نسبت به هرگونه پلیدی چنان باشد که فرصت رشد را از ناهنجاری‌ها و پلیدی‌ها در شخص و جامعه بگیرد. از این رو این‌گونه بغض و دشمنی‌ها نه تنها ضد ارزشی نیستند بلکه از امور ارزشی و هنجاری دانسته شده و تقویت آنها مورد توجه و اهتمام عقل و دین می‌باشد.

هر انسانی که در درون خود از زشتی‌ها، ناهنجاری‌ها و پلیدی‌ها بیزار و متنفر است باید آن را آشکار کند. خداوند در آیه ۴ سوره ممتحنه حضرت ابراهیم(ع) را به سبب اعلان بغض و دشمنی نسبت به مشرکان به عنوان اسوه معرفی می‌کند و از مومنان می‌خواهد تا بغض و تنفر باطنی خویش را نسبت به شرک و مشرکان، علنی سازند و به طور شفاف راه خود از راه شرک و مشرکان متمایز کنند.

اعلان روشن و آشکار تنفر و بیزاری نسبت به شرک و مشرکان افزون بر اینکه مرزهای خودی و غیر خودی را مشخص می‌کند موجب می‌شود تا هر گونه ارتباطی میان مومنان و مشرکان از میان برود؛ زیرا تنفر باطنی و بیزاری آشکار موجب می‌شود تا از نظر احساسی و عاطفی هیچ‌گونه گرایشی به مشرکان نداشته باشند و برای بقای شرک و مشرکان کاری انجام ندهند. براین اساس اگر کسی بر خلاف این آموزه قرآنی و به دور از سرمشق گرفتن از حضرت ابراهیم(ع) بخواهد نسبت به شرک و مشرکان عواطف و احساسات مثبتی نشان دهد و بغض و کینه‌ای نداشته باشد،چنین شخصی از دایره ایمان بیرون و از جرگه شهروندی جامعه ایمانی و مومنان خارج است.

اگر شخص به هنجارهای عقلانی و شرعی واکنش منفی نشان دهد و آن را دشمن بدارد معلوم می‌شود که چنین دشمنی و بغضی، امری منفی و ضد ارزشی است؛ اما اگر متعلق بغض و دشمنی وی، ناهنجاری‌ها و امور زشت و پلید باشد، این دشمنی امری مثبت و ارزشی تلقی می‌شود.

خداوند در آیه ۸ سوره مائده بغض و تنفر افراد را زمینه‌ساز گرایش و انحراف به سوی بیداد و بی‌عدالتی می‌شمارد. گاه انسانی به سبب اینکه نسبت به شخصی تنفر و کینه دارد در حق وی بی‌عدالتی می‌ورزد و بر اساس انصاف و عدالت قضاوت نمی‌کند و یا حق و حقوق وی را نمی‌دهد و بلکه به حق و حقوق او ستم می‌کند.

خداوند در این آیه بیان می‌کند که علت و عامل اصلی بغض و دشمنی حضرت ابراهیم(ع) نسبت به مشرکان تنها به سبب شرک آنان بوده است و تنها زمانی این کینه و دشمنی به دوستی و محبت تبدیل می‌شود که مشرکان دست از شرک بردارند و راه ایمان را در پیش گیرند. البته بغض و دشمنی داشتن نباید انسان را از دایره عدالت بیرون برد. به این معنا که بغض و کینه مومنان همواره با اصل عدالت محدود می‌شود. این‌گونه است که خداوند در آیه ۸ سوره مائده بی‌عدالتی حتی نسبت به دشمنان و کافران و مشرکان به سبب بغض و تنفر داشتن از آنان را جایز نمی‌شمارد و فرمان می‌دهد که با حفظ بغض و کینه نسبت به آنان، در حقشان عدالت را مراعات کنند.

به عبارت دیگر اصل عدالت و دوری از ظلم و ستم در هر حال مثبت و امری ارزشی است که مومنان باید رعایت کنند و خداوند با آنکه فرمان می‌دهد تا بغض و کینه خود را نسبت به دشمنان و شرک و کفر آشکار کنند، ولی به مومنان اجازه نمی‌دهد که از دایره عدالت بیرون روند و در حق آنان ظلم و تجاوزی روا دارند.(مائده آیات ۲ و ۸)

مومنان همان گونه که باید نسبت به دشمن بغض داشته باشند باید نسبت به مومنان حب و دوستی بورزند. از این رو اصل تولی به معنای اعلان رسمی گرایش به دوستی دوستان در کنار اصل تبری به معنای اعلان رسمی بیزاری از دشمنان و افکار واندیشه‌های آنان مورد تاکید قرار گرفته و به عنوان اصول اصلی دین معرفی شده است.

بغض خدا

کافران و مشرکان از جمله کسانی هستند که نسبت به خداوند بغض داشته و بیزاری خویش را در رفتارهای خویش نشان می‌دهند. در حقیقت زندگی آنان سرشار از نمونه‌هایی است که بیانگر بغض و بیزاری آنان نسبت به خداست. در مقابل، خداوند نیز نسبت به برخی از بندگان خویش بغض و بیزاری داشته و آن را بصراحت بیان می‌کند. مراد از بغض الهی، دوری از تقرب و عدم بهره مندی از عنایت و رحمت و فضل الهی است.

نگاهی گذرا به رفتارهای کسانی که نسبت به خدا و دین وی بغض و بیزاری دارند نشان می‌دهد که ریشه بغض آنان،حق ناپذیری(غافر آیه ۱۰) و عدالت‌ستیزی و روحیه تجاوزگری‌شان است. از این روست که مشرکان و کافران نسبت به دعوت‌های پیامبران الهی واکنش منفی نشان می‌دهند و به جدال بی‌مورد در آیات الهی می‌پردازند.(غافر آیه ۳۵) اما علت اصلی بیزاری و بغض الهی نسبت به برخی بندگان اندیشه‌ها و رفتارهای ضدکمالی آنان است. خداوند در برخی از آیات به‌روشنی اعلان می‌کند که اموری چون ظلم و بی‌عدالتی، مجادله‌های بی‌دلیل در آیات و آموزه‌های قرآن، رد کردن دعوت پیامبران(غافر آیات ۱۰ و ۳۵) و سخنان بیهوده و به دور از عمل گفتن (صف آیات ۲ و ۳) و در پیش گرفتن رفتارهای زشت و پلید دیگر چون ازدواج با همسر پدر (نساء آیه ۲۲) و عمل نکردن به تعالیم وحیانی و دوری از اطاعت خداوند، مهم‌ترین عامل بغض و بیزار خداوند از بشر است که آثار و پیامدهای آن در زندگی او به اشکال گوناگون خودنمایی می‌کند.

بغض نسبت به مومنان

بی‌گمان داشتن بغض و کینه نسبت به مومنان در کنار دوستی و حب داشتن نسبت به کافران و مشرکان که از سوی برخی از مدعیان ایمان ظاهر می‌شود،گواه صادقی است که ایمان آنها، ایمانی نارسا و سست عنصر است.

البته علل و عوامل درونی و بیرونی چندی موجب می‌شود تا شخص نسبت به کارهای خوب و هنجاری و یا نسبت به مومنان و انسان‌های هنجاری و خوب، کینه و دشمنی به دل راه دهد و در رفتارها و مواضع مختلف آن را نشان دهد. از جمله عوامل بغض و کینه نسبت به مومنان بیماردلی برخی از افراد است. این بیماردلی زمینه‌ساز بغض و کینه نسبت به مومنان می‌شود و با انسان‌های دیندار رفتارهای زننده و زشتی را سبب می‌گردد. (محمد آیه ۲۹)

شرک باطنی (ممتحنه آیه ۴) و وسوسه‌های ابلیسی وشیطانی (مائده آیات ۹۰ و ۹۱) و نافرمانی از خدا و پیامبر(ص) و عدم انجام کارها و مسئولیت‌های انسانی در قبال نفس خود و دیگران و خدا و رفتارهای ضد اخلاقی و ضد دینی چون بستن راه بر مومنان و اهل مسجد (مائده آیه ۲) مهم‌ترین علل و عواملی است که شخص را به سوی بغض و دشمنی نسبت به مومنان سوق می‌دهد.

در جامعه اسلامی افرادی یافت می‌شوند که به ظاهر مسلمان هستند ولی با دشمنان پیمان دوستی می‌بندند و برای آنان کار می‌کنند و نسبت به اهل ایمان کینه و دشمنی می‌ورزند. این افراد مورد لعن و نفرین خداوند قرار می‌گیرند و اثر این نفرین در میان خودشان افزایش می‌یابد. (مائده آیه ۶۴)

به سخن دیگر، کسانی که نسبت به مومنان بغض و کینه دارند در میان خودشان گرفتار بغض شدیدی خواهند شد و با نفرین الهی در اثر شعله‌های اختلاف درونی از هم می‌پاشند و از صفحه روزگار محو خواهند شد.

کسانی که می‌خواهند بغض وکینه خویش را نسبت به ایمان و کارهای پسندیده و نیک از میان بردارند باید ایمان را در خویش ایجاد و یا تقویت کنند(اعراف آیات ۴۲ و ۴۳) و با در پیش گرفتن راه تقوا و دوری از همه پلشتی‌ها و زشتی‌های عقلانی و شرعی (حجر آیات ۴۵ و ۴۷) و انجام عمل نیک و صالح (اعراف آیات ۴۲ و ۴۳) کینه‌ها را از دل خویش بزدایند و حب و دوستی کارهای نیک واندیشه‌های پاک و اهل صلاح و ایمان را در دل خود بکارند.

اصل عدالت و دوری از ظلم و ستم در هر حال مثبت و امری ارزشی است که مومنان باید رعایت کنند و خداوند با آنکه فرمان می‌دهد تا بغض و کینه خود را نسبت به دشمنان و شرک و کفر آشکار کنند، ولی به مومنان اجازه نمی‌دهد که از دایره عدالت بیرون روند و در حق آنان ظلم و تجاوزی روا دارند.

به هر حال با نگاهی گذرا به آیات قرآن می‌توان دریافت که رفتارهای آدمی بر اساس حب و بغض و دوستی و دشمنی شکل می‌گیرد و انسان باید برای قرار گرفتن در مسیر کمال مواظبت و دقت تمام داشته باشد تا گرفتار بغض ناپسند و حب ناپسند نشود، زیرا داشتن حب و بغض ناپسند به معنای گرایش به زشتی‌ها و نواقص و دوری از کمال انسانی است. در زندگی انسان، حب و بغض نقش بسیار مهم و اساسی را ایفا می‌کند. البته از آنجا که آیات در این باره بسیار است امکان پرداختن به همه آنها در این‌جا ممکن نیست ولی در یک کلام می‌توان گفت که دین یعنی راهنمای زندگی و کمال یافتن و این دین چیزی جز حب و بغض نیست: هل الایمان الا الحب و البغض؛ مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ (الکافی ، جلد۲ ، صفحه۱۲۵) بنابراین توجه داشته باشیم که به چه چیزی و چه کسی حب و یا بغض داریم تا دانسته شود در کدام مسیر هبوطی و یا کمالی قرار داریم

آثار معنوی و باطنی تقوا

نرگس دوست‌محمدی

تقوای الهی به معنای ایمان و عمل به آموزه‌های قرآن، دارای آثار مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی است.تقوای الهی خروجی همان دینداری است و شکی نیست که دینداری دارای آثاری است که در همه ابعاد و عرصه‌های زندگی انسان تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم به جا می‌گذارد؛ بنابراین، هر چیزی که به عنوان نیکی و خیر و مانند آنها شناخته می‌شود، به عنوان آثار تقوای الهی مطرح است. در مطلب پیش رو به برخی از مهم‌ترین آثار معنوی و باطنی تقوای الهی اشاره شده است.

***

مراتب متعدد تقوا

تقوای الهی حقیقتی دارای مراتب، درجات و سطوح متعدد و متنوعی است؛ زیرا عوامل ایجادی تقوای الهی در یک سطح و درجه نیست.

تقوا چیزی جز اعتقاد و ایمان راسخ و عمل به آموزه‌های اسلام نیست. همان طور که ایمان دارای درجات متعدد و متنوعی است و همگان دریک سطح از ایمان نیستند، تقوای افراد نیز نمی‌تواند در یک سطح باشد. به عنوان نمونه خدا درباره سطوح متفاوت اسلام و ایمان افراد می‌فرماید: برخی از بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از ارزش کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است. در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینانند که راست کردار هستند.(حجرات، آیات ۱۴و۱۵)

از این آیات به دست می‌آید که اسلام مرتبه نازله ایمان است و زمانی ایمان شکل می‌گیرد که اطاعت کامل تحقق یابد. از نظر قرآن، کسانی که در سطح نازله اسلام و ایمان قرار دارند، بر خدا و پیامبر(ص) منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند؛ در حالی که این خداست که باید بر ایشان منت بگذارد که شرایط سعادت آنان را با نور اسلام فراهم آورده است.(حجرات، آیه ۱۷)

همچنین خدا می‌فرماید کسب مراتب عالی‌تر ایمان نیازمند، گذر موفقیت‌آمیز از ابتلائات الهی است که به توفیق الهی برای اشخاص فراهم می‌آید. این موفقیت‌ها موجب می‌شود ایمان از ضعیف به شدید تغییر ماهیت دهد و افزایش یابد؛ به عنوان نمونه حضور در میادین جهاد شرایطی سخت است که مومنان در آنجا به توفیق الهی شرایط ازدیاد ایمان برایشان فراهم می‌آید؛ چنان‌که خدا بصراحت می‌فرماید:اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند؛ و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است. (فتح، آیه ۴)

همان طوری که ایمان به عنوان عامل تقواساز در افراد در یک سطح نیست، تقوای افراد نیز نمی‌تواند در یک سطح باشد؛ بلکه براساس فرقی که میان ایمان افراد است، سطح تقوای افراد هم با هم متفاوت خواهد بود.

دومین عامل اساسی تقوا ساز، عمل صالح مبتنی بر هدایت‌های تکوینی فطری و تشریعی وحیانی است.(روم، آیه ۳۰؛ بقره، آیات ۲ و ۳ و ۲۱؛ طه، آیه ۵۰)

از نظر قرآن، عمل به آموزه‌های هدایتی خدا که در قالب هدایت فطری و تشریعی وحیانی بیان شده، در یک سطح نیست؛ بلکه دارای سطوحی است.

توضیح اینکه احکام الهی که عمل به آن تقوا ساز است، دارای اقسام پنج گانه‌ای است که در قالب واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح دسته‌بندی شده است؛ زیرا مصالح و مفاسد در آنها یا قوی یا ضعیف یا مساوی است. پس اگر مصلحت قوی باشد، واجب می‌شود و اگر مصلحت ضعیف باشد، مستحب می‌شود؛ چنان‌که مفسدت قوی و ضعیف باشد به عنوان حرام و مکروه دسته‌بندی شده و زمانی که تعادل میان مصلحت و مفسدت باشد، به شکل مباح مطرح شده است.

کسی که تنها به واجبات عمل و از محرمات اجتناب می‌کند در یک سطح از تقوای الهی بهره‌مند می‌شود؛ در حالی که عامل به واجبات و مستحبات و تارک محرمات و مکروهات، در سطح بالاتری از تقوای الهی قرار می‌گیرد؛ همچنین کسی که مباحات را همانند روزه‌دار ترک می‌کند، در سطح عالی‌تری از تقوای الهی خواهد بود.

خدا در قرآن، یکی از آثار اصلی تقوای الهی را تعلیم الهی می‌داند که علم خاصی را به متقی می‌دهد چنان‌که خداوند می‌فرماید: و تقوای الهی را پیشه کنید که افزون بر چیزهای دیگر خدا به شما تعلیم می‌دهد.

بنابراین، وقتی درباره آثار معنوی و باطنی تقوای الهی سخن می‌گوییم، باید به این نکته اساسی توجه داشت که این آثار می‌تواند دارای سطوح متعددی متاثر از عوامل ایجادی تقوای الهی باشد. بنابراین، سطح بصیرتی، تذکری، تفقهی، تدبری، رویتی، نوری و... افراد متقی به سبب تفاوت سطح تقوا، می‌تواند متنوع و متعدد باشد و دو نفر متقی همانند هم از آثار بصیرت و نورانیت و مانند آنها برخوردار نباشند، بلکه یکی ممکن است در سطح ضعیف دارای رؤیت و بصیرت باشد، و آن دیگری در سطح تمامیت، آن کمالات را دارا باشد.

به سخن دیگر، اگر خدا می‌فرماید که شخص متقی به دنبال تقوا از بصیرت برخوردار می‌شود: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان دارای بصیرت می‌گردند. (اعراف، آیه ۲۰۱)، مقصود این نیست که همه اهل تقوا با مراتب تشکیکی در یک سطح از بصیرت برخوردار باشند، بلکه بصیرت آنان متمایز و دارای سطوح و مراتب چندی است. هرچند که در کلیت بصیرت مشترک هستند، اما بصیرت نسبت به امور، خود دارای مراتب تشکیکی است که افراد متقی به سبب درجات عام و خاص و اخص در این بصیرت یکسان نیستند.

همچنین وقتی خدا می‌فرماید که تقوا موجب می‌شود شخص متقی قدرت تشخیص حق و باطل داشته باشد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا(انفال، آیه ۲۹)، این افراد همگی در یک سطح نخواهند بود، بلکه قدرت تشخیص متقی دارای تقوای اخص بسیاری قوی‌تر از متقی دارای تقوای عام است.

برخی آثار معنوی و باطنی تقوا

تقوای الهی در هر سطحی باشد، دارای آثار باطنی و معنوی است که شخص را از دیگر افراد انسانی متمایز می‌کند. چنان‌که گفته شد، افراد متقی به سبب تقوای الهی، برخوردار از قدرت جداسازی و تشخیص حق و باطل هستند و در شرایط فتنه که حق و باطل در هم تنیده شده یا در فضای آکنده از شبهات و متشابهات، آنان می‌توانند محکمات را از متشابهات جداسازند و حق را از باطل تمیز دهند و این‌گونه در دام فتنه و شبهات و متشابهات گرفتار نمی‌شوند.(انفال، آیه ۲۹)

همچنین وقتی شیطنتی از سوی شیاطین می‌شود و شخص در شرایطی قرار می‌گیرد که شیطان‌ها با او تماس می‌گیرند تا او را گمراه کنند و فریب دهند و باطلی را حق جلوه دهند، آنان با ذکر الله به سادگی دارای بصیرتی می‌شوند که دیگر در دام شیاطین نیفتند و تماس شیطانی هیچ تاثیری روی قلب آنان به جا نگذارد. از این رو آنان هرگز دردام وسوسه شیطانی نمی‌افتند و شیطان نمی‌تواند باطلی را برایشان به عنوان حق جلوه دهد و ایشان را بفریبد.(اعراف، آیه ۲۰۱)

چنان‌که گفته شد، تقوای الهی در هر مرتبه شرایطی را برای متقی فراهم می‌آورد که از تعلیمات خاص الهی به طور مستقیم بهره‌مند می‌شود و خدا با الهام و وحی و طرق دیگر، علوم خاصی را به او تعلیم می‌دهد که بتواند حقیقت را بشناسد و بدان گرایش یابد و از آن علوم بهره مند شود؛ چنان‌که حضرت خضر با تعلیم الهی از علم لدنی برخوردار شد.(بقره، آیه ۲۸۲؛ المیزان، ج۲، ص۴۳۵؛ کهف، آیات ۶۵ تا ۸۵) هر چه تقوای الهی قوی‌تر و شدیدتر باشد، به همان میزان از مراتب عالی تعلیمات الهی برخوردار می‌شود تا جایی که به‌سادگی می‌تواند همه حقایق هستی را ببیند و ملکوت را رؤیت کند به‌طوری که چیزی بیرون از دایره یقین او نباشد. در شرایط عالی این رؤیت می‌تواند رؤیت یقینی بهشت و دوزخ و مانند آنها باشد(تکاثر، آیات ۵ تا ۷؛ واقعه، آیه ۹۵) بنابراین، متقی دارای تقوای اخص پیش از مرگ طبیعی بمیرد، با موت اختیاری به همان یقینی می‌رسد که دیگران پس از مرگ و کشف الغطاء به آن می‌رسند.(ق، آیه ۲۲؛ الفضائل، ج ۱، ص ۱۳۷) پس درهمین دنیا به راه‌های آخرت و آسمان آگاه تراز راه‌های زمین است(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹) و دوزخیان و بهشتیان را می‌بیند و می‌شناسد و نورانیت و ظلمات آنان را می‌بیند و می‌یابد.(کافی، ج، ص ۵۴)

از دیگر آثار معنوی تقوای الهی، کسب نور خاص است که فراتر از نوری است که همه به سبب دارای صفات الهی از آن برخوردار هستند. این نور در دنیا و آخرت با انسان‌های متقی است،به طوری که در برابر ایشان حرکت کرده و آنها با آن نور الهی قدم بر می‌دارند. این نور همانند نور ایمان و نور قرآن از ویژگی‌های بسیاری برخوردار است که همه حقیقت وجودی آنان را در بر می‌گیرد و آثار آن نور حتی بر دیگران تاثیر می‌گذارد تا جایی که اهل بصیرت می‌توانند این نور را که همانندهاله‌ای بلکه فراتر از آن چون خورشیدی می‌تابد، ببینند و در یابند که از چه عملی این نور ایجاد شده و در چه سطحی از نورانیت معنوی قراردارند. (حدید، آیات ۲۸ و ۱۲ و۱۳)

انسان متقی از مراتب گوناگون حکمت الهی برخوردار می‌شود(مریم، آیات ۱۲ و۱۳) که خیر کثیر برای انسان است. (بقره، آیه ۲۶۹) البته حکمت‌های الهی که به متقی داده می‌شود شامل حکومت، حکمت‌های نظری و عملی است که در آیات قرآن بیان شده است. (لقمان، آیات ۱۳ تا ۲۷؛ اسراء، آیات ۱۵ تا ۳۲)

کسانی که تقوای الهی را در پیش می‌گیرند، به میزان کسب تقوا یعنی ملکه و مقوم شدن آن، از آثار تزکیه نیز بهره مند می‌شوند؛ زیرا تقوای الهی موجب می‌شود تا بستر تزکیه فراهم آید و رشد باطنی نفس آغاز و به کمال خودش برسد. بنابراین، تقوای الهی عامل کسب کمالات در ذات و هویت انسانی به‌شمار می‌رود.

خدا به متقین افزون بر چیزهایی که به دیگران می‌دهد، از فضل خویش نیز چیزهایی را می‌افزاید. این افزایش تا جایی است که از آن به «فضل عظیم» یاد می‌کند (انفال، آیه ۲۹)؛ زیرا نه تنها مشکلات پیشین را برطرف می‌سازد و دفع و رفع بلا و مصیبت می‌کند و تحت غفران خویش می‌برد، بلکه شرایطی را فراهم می‌آورد که بدی‌ها و زشتی‌ها پوشیده شود و حتی در مقام توبه کار، بدی‌هایش به نیکی‌ها و خوبی‌ها تبدیل شده و جایگزین شود.(فرقان، آیات ۷۰ و۷۴)

احکام الهی که عمل به آن تقواساز است، دارای اقسام پنج گانه‌ای است که در قالب واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح دسته‌بندی شده است؛ زیرا مصالح و مفاسد در آنها یا قوی یا ضعیف یا مساوی است. پس اگر مصلحت قوی باشد، واجب می‌شود و اگر مصلحت ضعیف باشد، مستحب می‌شود؛ چنان‌که مفسدت قوی و ضعیف باشد به عنوان حرام و مکروه دسته‌بندی شده و زمانی که تعادل میان مصلحت و مفسدت باشد، به شکل مباح مطرح شده است.

چراغ راه

اظهار توانگری، نشانه شکر و تظاهر به فقر، جلب فقر است

قال‌الامام علی(ع): «اظهار الغنی من الشکر؛ اظهار التباوس یجلب الفقر».

امام علی(ع) فرمود: بروز دادن توانگری، نشانه سپاسگزاری و شکر است و تظاهر به تنگدستی فقر را(به سوی انسان) می‌کشاند.[1]

۱- غررالحکم، ح ۱۱۴۰

حکایت خوبان

لزوم رعایت مقتضیات زمان

«حماد ابن عثمان» نقل می‌کند: نزد امام صادق(ع) حضور داشتم که مردی به وی گفت: خدایت تو را اصلاح نماید! یاد کرده بودی که علی ابن ابی‌طالب جامه درشت می‌پوشید و پیراهنی چهار درهمی داشت و از این قبیل، اما اینک جامه نو بر تن تو می‌بینم! امام(ع) به او فرمود: هر آینه علی ابن ابی‌طالب(ع) آن جامه را در روزگاری می‌پوشید که پوشیدنش ناپسند جلوه نمی‌کرد و اگر در آن روزگار، جامه‌ای چنین می‌پوشید، انگشت‌نما می‌شد، پس بهترین جامه برای هر روزگار، جامه مردم همان زمان است.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۶، ح ۱۸

پرسش و پاسخ

الگوی مصرف در اموال و امکانات شخصی(۳)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی یک فرد مسلمان چگونه باید از اموال و امکانات شخصی خود، به لحاظ کمی و کیفی استفاده کند تا گرفتار فقر و تنگدستی و یا گناه و نافرمانی الهی نشود؟

پاسخ:

در دو بخش قبلی پاسخ به این سوال به مباحثی همچون: عقل معاش کمال کلیدی انسان، شاخص‌های الگوی مصارف شخصی شامل: ۱- تدبیر و برنامه‌ریزی ۲- اقتصاد و میانه‌روی ۳- رعایت اولویت‌ها ۴- همدردی با مردم در تنگناهای اقتصادی ۵- رعایت بیشترین بازدهی اجتماعی پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم:

۶- ساده‌زیستی

اصلاح الگوی مصرف بهینه و مطلوب بدون قناعت و ساده‌زیستی و دوری از تجمل‌گرایی امکان‌پذیر نیست. از این رو در روایات اهل بیت(ع) کاستن از هزینه‌های زندگی و ساده‌زیستی مکرر توصیه و تاکید شده است.

بر پایه روایتی از امام صادق(ع) ویژگی‌های شخص باایمان این‌گونه معرفی شده است: «المومن حسن المعونه، خفیف‌المؤونه، جیّد التدبیر لمعیشه» مومن یاریگری شایسته و کم‌خرج است و گذران زندگی‌اش را خوب تدبیر می‌کند(الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۸) بر این اساس برنامه‌ریزی در جهت ارتقای فرهنگ ساده‌زیستی، یکی از مصادیق بهترین برنامه‌ریزی‌ها برای تدبیر زندگی و اصلاح الگوی مصرف است.

در این‌باره سفارش امام صادق(ع) این‌گونه است که انسان در زندگی مادی، باید به تهیدست‌تر از خود نگاه کند. آن حضرت می‌فرماید: (در امور مادی) به ناتوان‌تر از خودت بنگر و به توانگر از خویش منگر، زیرا این کار، تو را به آنچه قسمت تو شده است، قانع‌تر می‌سازد.(الکافی، ج ۸، ص ۲۴۴، ح ۳۳۸) طبیعی است که رعایت این رهنمود، نقش مهمی در پیشگیری از چشم و هم‌چشمی و افراط در تجمل‌گرایی دارد.

۷- در نظر گرفتن مقتضیات زمان و فرهنگ جامعه

یکی از نکاتی که درباره موضوع ساده‌زیستی و اجتناب از تفریط در مصرف، توجه به آن ضروری است در نظر گرفتن مقتضیات زمان و فرهنگ عمومی مردم در دوره‌های مختلف است. به سخن دیگر، ساده‌زیستی به معنای استفاده از پوشاک یا غذای نامرغوب و یا مسکن نامطلوب و در یک جمله زندگی نامتعارف نیست، بلکه باید با مقتضیات زمان و مکان و فرهنگ عمومی مردم متناسب با هر دوره هماهنگی و انطباق داشته باشد.

در روایتی امام رضا(ع) می‌فرماید: «ان اهل الضعف من موالی یحبون ان اجلس علی‌اللبود والبس الخشن و لیس یتحمل الزمان ذلک» همانا دوستان سست‌عقیده‌ام، دوست می‌دارند که من بر پلاس بنشینم و جامه زمخت بپوشم، اما این روزگار، گنجایش چنین کاری را ندارد.(بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۹، ح ۱۳) همچنین هنگامی که سفیان ثوری ملاحظه کرد امام صادق(ع) لباس زیبایی بر تن دارد، و به ایشان ایراد گرفت که پدرانش از این‌گونه لباس‌ها استفاده نمی‌کردند. امام صادق(ع) فرمود: «ان آبائی کانوا فی‌زمان مقتر، و هذا زمان قد ارخت الدنیا عزالیها فاحق اهلها بها ابرارهم» همانا پدران من در روزگار فقر و تنگدستی زندگی می‌کردند، حال آنکه امروز، زمانه گشایش و فراخی است. پس شایسته‌ترین کسان برای بهره‌مندی از این گشایش، نیکان این زمانه‌اند.(بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۴، ح ۶۳)

بنابراین همسویی با مقتضیات زمان و مکان و فرهنگ عمومی مشروع حاکم بر جامعه، نه تنها مذموم و نکوهیده نیست بلکه مطلوب و پسندیده است، همان‌گونه که در روایتی دیگر از امام صادق(ع) آمده است: «خیر لباس کل زمان لباس اهله» بهترین جامه برای هر روزگار، جامه مردم همان زمان است.(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴)

بنابراین بر پایه آنچه درباره ضرورت‌های اصلاح الگوی مصرف تبیین شد، معیارهای الگوی صحیح در مصرف متناسب با آموزه‌های وحیانی اسلام، عبارتند از: ۱- تدبیر و برنامه‌ریزی ۲- میانه‌روی ۳- رعایت اولویت‌ها و اهم و مهم کردن امور ۴- همدردی با توده‌های مردم در تنگناهای اقتصادی ۵- ساده‌زیستی و اجتناب از افراط و تفریط ۶- در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان و فرهنگ عمومی حاکم بر جامعه ۷- هزینه کردن بخشی از درآمدها در جهت مصالح عمومی جامعه. بنابراین الگوی مصرف هرچقدر به این معیارها نزدیک‌تر باشد، پسندیده‌تر و مطلوب‌تر است و هرچقدر دورتر باشد، مذموم‌تر، نکوهیده‌تر و ناروا‌تر خواهد بود.

سلوک عارفانه

دنیا و مادیات نباید کمال مطلوب انسان باشد!

انسان یک سلسله عواطف و دلبستگی‌های طبیعی به اشیا دارد که اینها براساس حکمت‌هایی در انسان آفریده شده و همه انبیا و اولیا از این‌گونه عواطف بهره‌مند بوده‌ا